

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

نشریه پیشرو – شماره ۳۴ قوس ۱۳۸۹

«شعله جاوید» چه جریانی بود و چگونه به میان آمد؟

از چندی به اینسو خوانندگان عزیز نشریه پیشرو خواهان تحقیقی از سوی این نشریه در مورد چگونگی ایجاد جریان شعله جاوید و اینکه چه سرنوشتی داشته، شده بودند. چون این جریان در دهه چهل هجری شمسی ایجاد شد و سازمان های بعدی که بر بستر فکری آن زاده شدند، کار علنی ندارند و بیشتر در خارج از کشور فعال اند. لذا دسترسی به آنها کار آسانی نیست. با آن هم تلاش کردیم تا از کسانی که در گذشته به نحوی از این جریان شناخت داشته اند، در مورد ایجاد و کارکرد آن معلومات به دست آوریم و بالاخره این نوشته را تهیه نماییم. ما این را می دانیم که ارزیابی دقیق و همه جانبه سازمان جوانان مترقی و جریان شعله جاوید ضرورت به نوشته مفصلی دارد، اما برای حداقل پاسخ به خوانندگان پیشرو، اینک این ارزیابی مختصر را در این شماره می آوریم و امیدواریم در آینده قادر به دادن پاسخ واضحتر به این خواست خوانندگان خود گردیم.

شعله جاوید از مهمترین جریانات سیاسی و ایدئولوژیک دهه ۴۰ هجری شمسی در افغانستان بود که تا هنوز سازمان های فعالی بر ایدئولوژی آن پا می فشارند و طیف وسیعی از هواخواهان آن در داخل و خارج کشور وجود دارند. سازمان های منسوب به جریان شعله جاوید، در سی سال گذشته در هیچ خیانت و وطنفروشی نه تنها دخیل نبودند که درین سال ها به خاطر ضدیت با وطنفروشی ها و خیانت های دولت های پوشالی و مزدور و زورمداران وابسته به آنها، موضع روشن و قاطع داشته، جان باختگان بسیاری تقدیم لاله زار سی ساله کشور نموده اند.

بعد از آنکه حزب دموکراتیک خلق در ۱۳۴۳ شمسی، بر بستر تزه های ریویزیونیستی خروشچف ساخته شد و در مخالفت با رژیم پوسیده شاهی، راه رسیدن به قدرت را پارلمانتاریزم قرار داد، بخشی از روشنفکران ناراضی با این برآمد، جلب این حزب شدند، اما در آن زمان بنا بر اندیشه های مانو و رهبران دیگر حزب کمونیست چین که بر انقلاب قهری تأکید داشتند و با نشر «نه تفسیر» تزه های خروشچف را ریویزیونیستی و ضد انقلابی ارزیابی کردند و به این صورت اردوگاه سوسیالیستی شق عمیقی خورد و در افغانستان محافلی به وجود آمدند که به محافل محمودی، یاری و باختری نامیده شدند و بالاخره در سوم عقرب ۱۳۴۴ شمسی، این محافل «سازمان جوانان مترقی افغانستان» را بنیان گذاشتند. بعد محافل رستاخیز (گروه مبارزین نجات افغانستان) و انجنیر عثمان نیز به این سازمان پیوستند. رهبری این سازمان را اکرم یاری که از هزاره های جاغوری و فارغ فاکولته ساینس پوهنتون کابل بود، به عهده داشت.

سازمان جوانان مترقی و جریان تحت رهبری آن (شعله جاوید) با شعار انقلاب قهری و رد پارلمانتاریزم به زودی در میان روشنفکران ریشه گرفت و به یک جریان نیرومند سرتاسری در افغانستان مبدل گشت. این سازمان که معتقد به مارکسیزم،

لنینیزم، اندیشه مائوتسه دون بود؛ در آن زمان، افغانستان را جامعه نیمه فیودالی و نیمه سرمایه داری ارزیابی کرده و برای کسب قدرت، استراتژی مبارزه مسلحانه محاصره شهرها از طریق دهات و رسیدن به جامعه دموکراتیک نوین را برنامه حداقل خود قبول کرد.

سازمان جوانان، در ۱۳۴۷ شمسی جواز نشر رسمی شعله جاوید (ناشر اندیشه های دموکراتیک نوین) را به مدیریت داکتر رحیم محمودی (برادر داکتر عبدالرحمن محمودی مشهور که در دهه ۳۰ شمسی، «حزب خلق» و نشریه «ندای خلق» را رهبری می کرد) از دولت گرفت و بعد از نشر یازده شماره، توقیف شد. نشریه شعله جاوید که بیشتر مقالات آن از قلم دانشمند بی همتای جنبش انقلابی افغانستان، اکرم یاری می تراوید، بیشتر بر رد تره های خروشچف و پارلمانتاریزم حزب دموکراتیک خلق می چرخید و انقلاب قهری را تبلیغ می کرد، به این خاطره زودی کشتش و جاذبه ای باور نکردنی در میان طیف ها و طبقات مختلف جامعه، مخصوصاً روشنفکران انقلابی پیدا کرد و به زودی از همه جریانات سیاسی و ایدیولوژیک آن زمان پیشی گرفت و در انتخابات اتحادیه محصلان در ۱۳۴۸ شمسی از ۴۳ نماینده، ۲۲ نماینده را به این اتحادیه فرستاد که از مجموع نمایندگان تمام جریان های سیاسی آن زمان پیشی گرفت.



سازمان جوانان مترقی که سیاست هایش را بر کار علنی، قانونی و شهری گذاشته بود، بعد از آنکه شعله جاوید توقیف شد و بعدتر که خفقان و اختناق بر کل کشور حاکم گشت، سازمان جوانان مترقی، چون برای چنین شرایطی آمادگی نداشت، عملاً غیر فعال ماند و به این خاطر تضادهای نهفته در درون سازمان و جریان به زودی سر بلند کردند و همان بود که در ۱۳۴۹ شمسی، انجنیر عثمان دست به انشعاب زد. وی «پس منظر تاریخی» را نوشت و به «گروه پس منظر» معروف گشت. این گروه تمام اشتباهات را به رهبری سازمان جوانان محدود کرد و نقش افراد را عمده ساخت و به این صورت با غلتیدن به اندویدوالیزم، از یک ارزیابی علمی به دور ماند و نتوانست در میان شعله ای ها راه باز کند و به زودی نابود گشت و قادر به ایفای نقشی در جنبش شعله ای نشد. به دنبال آن در ۱۳۵۱ شمسی، داکتر فیض احمد و عده ای از کادرهای سازمان جوانان با فورموله کردن اشتباهات سازمان جوانان، بالاخره نوشته «با طرد اپورتونیزم در راه انقلاب سرخ به پیش» را نوشت و تا حدی اشتباهات سازمان جوانان را جمع بندی نمود که «انتقادیون» بعداً «گروه انقلابی خلقهای افغانستان» را ایجاد کردند.

سازمان جوانان مترقی که در انارشی و پراکندگی خاصی به سر می برد و اکرم یاری، پیشوای سازمان نیز به مریضی شدیدی مبتلا شده بود، رهبران دیگر آن در ۱۳۵۴ شمسی، تصمیم گرفتند تا از کار و اشتباهات گذشته، جمع بندی و به بازسازی سازمان دست بزنند، اما در این نشست که از هر ولایت دو نماینده خواسته شده بود، نه تنها قادر به جمع بندی اشتباهات سازمان جوانان مترقی نشدند بلکه با طرح انتقادات جدید، سازمان و جریان عملاً از هم پاشیدند.



گروه انقلابی خلقهای افغانستان در اولین روزهای ایجادش، در تقابل با اشتباهات سازمان جوانان مترقی، شعار رفتن به دهات را سر داد و این شتابزدگی بی تدارک، اثر ناگواری بر کل پروسه رشد این گروه گذاشت. گروه انقلابی در ۱۳۵۴ شمسی، تصمیم گرفت تا کارش را جمعبندی کند، اما تعدادی از اعضای آن به رهبری انجنیر توریالی و داکتر عاکف، گروه را متهم به برخورد اکونومیستی و برخورد غلط به اخلاقیات کمونیستی نموده و «ایدیولوژی چیست؟» را منتشر کردند و با انشعاب خود «سازمان تدارک و مبارزه برای ایجاد حزب کمونیست» را ساختند و نشریه اخگر را منتشر کردند که بعد به گروه اخگر شهرت یافتند. این سازمان که بیشتر اعضای آن رهسپار خارج شدند، نتوانست به تشکیلات نیرومندی مبدل گردد، اخگر بعدها به اندیشه مائو هم پشت کرد و نظرات انورخوجه رهبر حزب کار آلبانی را پذیرفت. تلاش های انجنیر توریالی در ۱۳۶۲ شمسی، برای بازسازی این سازمان در کتر به خاطری به جانی نرسید که پرتاب گلوله ای ناگهانی از یکی از پسته های دولتی بر پیشانی او اصابت کرد و در دم جان باخت و بالاخره اخگر نیز از میان رفت و اعضای باقیمانده آن به سازمان های دیگر پیوستند.



مجید کلکانی که با عده ای از رفقای قبلاً در شمالی «محفل شمالی» را ساخته بود، در ۱۳۵۳ شمسی، به گروه انقلابی خلقهای افغانستان پیوست. صادق یاری با همیاری عده ای از کادرهای شعله جاوید در ۱۳۵۶ شمسی، سازمان رهائیبخش خلقهای افغانستان یا «سرخا» را ایجاد کرد. سرخا بعد از کودتای ثور اولین سازمانی بود که اعلامیه محکومیت کودتا که آن را جزئی از سیاست نفوذی سوسیال امپریالیزم شوروی در افغانستان ارزیابی کرده و از خیزش های فوری توده ها در برابر این کودتا خبر داده بود، پخش کرد و بعد از چند روز رهبری آن با خیانت یکی از اعضایش به دست «اگسا» افتاد و تمام رهبران آن به شمول اکرم یاری بی مکنی اعدام شدند و این سازمان نو پا نیز ضربه نابود شونده ای چشید و صفوف آن به سازمان های دیگر انقلابی پیوستند. در ۱۳۵۸ شمسی، حزب دموکراتیک، تانکها را از غزنی به جاغوری فرستاد و اکرم یاری که به شدت بیمار و از نظر سیاسی فعالیتی نداشت، دستگیر و به کابل آورد و تیرباران کرد. اکرم یاری بعد از آنکه به جاغوری رفت و زمین های پدر ملاکش را میان دهقانان فقیر جاغوری قسمت نمود و خود با دختر دهقانی ازدواج کرد، به مریضی لاعلاج عصبی مبتلا شد و

خلقی ها او را از بستر مریضی به قتلگاه بردند. با اینکه بعد از کودتا رهبری گروه انقلابی با تأکید فراوان از او خواست تا به مرکز بیاید و مخفی شود، اما او که دیگر از درد می پیچید، این را نپذیرفت و بالاخره با همان بیماری جان باخت.

مجید کلکانی در ۱۳۵۷ شمسی از گروه انقلابی خلق های افغانستان، روی سه اختلاف (مشی چریکی، وحدت شعله ای ها و تیوری سه جهان) جدا شد و با گروه هادی محمودی و نادرعلی دهاتی، سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) و جبهه متحد ملی را ساخت. در ۱۳۵۸ شمسی، عده ای از کادرهای شعله جاوید «سازمان پیکار برای نجات افغانستان» را ساختند که در دستگیری های وسیع ۱۳۶۰ خاد، ضربه کاری خورد. حکیم توانا که به خاد پیوست، بسیاری از افراد این سازمان را به خاد معرفی که به زودی دستگیر و اعدام شدند. در ۱۳۵۸ شمسی، گروه انقلابی به سازمان رهایی تغییر نام داد و ارگان سیاسی - تیوریک خود به نام «مشعل رهایی» را منتشر ساخت.

مجید در اواخر ۱۳۵۸ شمسی در کابل دستگیر شد و بعد در جوزای ۱۳۵۹ شمسی، با گروهی از «امینی» ها اعدام گردید. مجید قبل از اعدامش از جلدانش خواسته بود که او را دورتر از افراد «امین» اعدام کنند تا خون او با خون اینان یکجا جریان نیابد. مجید که از سالها در شمالی مخفیانه زندگی می کرد، فقط به دهقانان زحمتکش و تاکداران دلیر شمالی و کل زحمتکشان افغانستان می اندیشید و تا هنوز جانش را در این راه نباخته بود که او را «چه گوارای» افغانستان لقب داده و در قلب توده های آن دیار راه باز کرده بود. توده های شمالی و تمام مردم افغانستان تا حال از این انقلابی جانباخته به عنوان یک قهرمان دلیر تجلیل می کنند.

بعد از اعدام مجید، ساما دچار انشعاب شد. هادی محمودی از آن جدا و «سازمان وطنپرستان واقعی» یا ساوو را ایجاد کرد که چون پنج تن از رهبران «ساوو» (بشیربهمن، لطیف محمودی، مسجدی و دو تن دیگر) در ۱۳۶۰ شمسی به وسیله خاد در کابل دستگیر و بعد از آنکه از ایدیولوژی و نظرات سازمان شان علناً دفاع کردند، در پولیگون پلچرخی اعدام شدند، این سازمان عملاً از تحرك افتاد و هادی محمودی به آلمان رفت. در ۱۳۶۰ شمسی نادر علی دهاتی یکی دیگر از رهبران ساما نیز در کابل دستگیر و توسط دولت پوشالی اعدام گردید.



در سال ۱۳۶۵ شمسی، داکتر فیض احمد با یک توطئه درونی، در پشاور به دام حزب اسلامی افتاد و با چند تن از یارانش اعدام شد. داکتر فیض احمد از دانش قوی برخوردار و سازمانده زبردستی بود و بسیاری به این باورند که در جنبش شعله ای از نظر سازماندهی و برخی خصوصیات دیگر کسی به پای او نمی رسید. چون فردی که داکتر فیض را به حزب اسلامی تحویل داده بود، بر طبق اسناد این سازمان، انجنیر خان محمد نام داشت و با فضل الحق مجاهد یکی از رهبران حزب اسلامی در جلال آباد و پشاور کار می کرد، هر دو (خان محمد و فضل الحق) در سال ۱۳۷۲ شمسی در حیات آباد پشاور یکجا به قتل رسیدند. در آن زمان در پشاور شایعه شد که اینان را پیروان داکتر فیض به خونخواهی رهبر شان به قتل رسانده اند، اما خود حزب اسلامی در این زمینه اظهار نظری نکرد. در ۱۳۶۶ شمسی، لیلا فیض که رهبر جمعیت انقلابی زنان افغانستان (راوا) بود و در آن زمان

راوا یک سازمان فعال زنان به حساب می آمد، در کویته در اثر توطئه خاد با چند تن از همکارانش به قتل رسید و دو قاتلش به وسیله دولت پاکستان دستگیر و بعد از اعتراف سالها بعد اعدام شدند.

بعد از جان باختن مجید، برادرش عبدالقیوم «رهبر» به رهبری ساما رسید، اما در سال ۱۳۶۲ شمسی، ساما طی کنفرانسی که از کارش جمعبندی می کرد، با انشعاب رو به رو شد و گروهی که از آن جدا گردید، بعدها حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان را ساخت (این حزب اکنون نشریه اینترنتی شعله جاوید را منتشر می سازد و آدرس ارتباطی خارج را دارد). «رهبر» بعد در پشاور توسط افراد ناشناسی به قتل رسید. گرچه سخنگوی ساما در مصاحبه با بی بی سی در آن زمان قتل «رهبر» را کار دشمنان مردم افغانستان خواند، اما باز هم در پشاور شایع شد که این قتل توسط حزب اسلامی صورت گرفته و باز هم حزب اسلامی در این مورد اظهار نظری نکرد.

سازمان ساما و سازمان رهایی دو سازمان بازمانده شعله ای بودند که بعد از کودتای ثور و بعد تجاوز سوسیال امپریالیزم شوروی به افغانستان در مبارزه مسلحانه شرکت داشتند و این جنگ را رهاییبخش ارزیابی نمودند و تا سقوط دولت نجیب از این مبارزه دست نکشیدند. این دو سازمان در آن زمان جمهوری اسلامی را در سیاست شان پذیرفته و در جریان این چند سال حدود هفت-هشت صد تن از اعضای این دو سازمان در این جنگ به قتل رسیدند و در نقاطی از کشور نیروهای حزب اسلامی و جمعیت اسلامی با نیروهای این دو سازمان درگیر شده؛ در هرات، شمالی و رباط جنگهای خونینی را پشت سر گذاشتند و تلفات بسیاری از سوی این دو تنظیم بر نیروهای ساما و رهایی وارد شد. اعضای این دو سازمان در پشاور نیز زیر تهدید حزب اسلامی قرار داشتند که بالاخره قتل رهبران هر دو سازمان در پشاور به این تنظیم که مورد حمایت بیشتر آی اس آی قرار داشت، نسبت داده شد.

بعد از جان باختن داکتر فیض احمد، در سازمان رهایی چند بار جدایی هائی رخ داد که ابتدا برخی جدا شدگان چپ رادیکال و بعد سازمان سوسیالیستی کارگری را ساختند و آخرین آن در ۱۳۸۵ شمسی، انشعاب «سازمان انقلابی افغانستان» بود. سازمان انقلابی که بیشتر نوشته هایش از طریق اینترنت انتشار می یابد، سازمان رهایی را متهم به نداشتن مشی نموده و آن را چپ مدالگیر می نامد.

با اینکه برخی از این سازمان ها اکنون فعال و برخی نیمه فعال اند، اما در مجموع سازمان هائی که از بقایای شعله جاوید باقی مانده، تقریباً تمام آن ها در خارج از کشور فعالیت دارند و به این خاطر پیشرو قادر نشد تا با افراد این سازمان ها از نزدیک مصاحبه کند و نظرات مفصل شان را در این جا ذکر نماید.

سازمان هائی که از بقایای شعله جاوید اند و بر همان راه و رسم با تفاوت هایی پافشاری می کنند، عبارتند از سازمان ساما، سازمان رهایی، سازمان پیکار، سازمان انقلابی، حزب کمونیست و گروه های خرد و کوچک دیگری که ما در مورد آنها معلومات نداریم.

درین سالها عده ای از رهبران و کادر های شعله جاوید که توسط دولت دموکراتیک و تنظیم های جهادی، مخصوصاً حزب اسلامی به قتل رسیده اند، عبارتند از: اکرم یاری، صادق یاری، داکتر فیض احمد، مجید کلکانی، قیوم رهبر، عبدالاله رستاخیز، حیدر لهیب، نادرعلی دهاتی، دین محمد جرأت، سیدال سخندان، محسن، داوود، نبی اخگر، میرویس هلالی، بشیر بهمن، لطیف محمودی، مسجدی، صالح آهی، حبیب دشنه، انجنیر توریالی، سلطان سهراب، عصمت قندهاری و صدها تن دیگر که آوردن نام همه آنان، تحقیق کاملی می طلبد.

من و تو

بر سر راهی که به خورشید رسد
قرعه عهد،
به پیمان ز نیم

پشت شب می لرزد
رخش نورین سحر
اوج به اوج
کوله باری زشفق می آرد

پای بر خیز، بزنی!
سقف زندان سکوت
تا قناری گنگ عشق
آشیانی به بر ناله یک کوه زند

من و تو بر خیزیم
و صدائی که، همه بر خیزند
و بر موج خطر بنشینند
تا نهنگان ظفر فاتح خورشید شوند

شعر من وسوسه گشت
شعر من مجمر صد حادثه گشت
تا که تعریف شود
شعر من بوسه هر حادثه گشت

من و تو داد ز نیم
آتش شعر
برین
خرمن بیداد ز نیم

من اگر خسته شوم
تو اگر خواهش خواب
بر سر راه شفق، شخم زنی
تپش چلچله در قاب صباح می میرد
بهر ما خسته شدن

خواب شدن
ننگِ ننوشته به دامان وفا می کارد
ابر نفرین بر آئینه ما می بارد

من و تو قافله ایم
شور یک سلسله ایم
تا چکاوک ز پی شور، صدا بردارد
من و تو قافله در قافله ایم

کشتزاران همه مغموم و سکوت
کشتکاران همه آبستن آه
و ترا می خوانند
که ز خون لاله سرخیده به آفاق زنید

من و تو همسفریم
راه ما تا دل خورشید دراز
هر قدم خار و سنگ
هر نفس اوج و فراز

راز ما از ته درد
سر به انجام افق می ماند
بالِ سیمرخِ امید
از شکوه تا به شکوه می راند

دست من پنجره شد
درد من حنجره شد
تا صدائی به لب گوش تو آواز کند
تا پرستوی تنت، هلهله پرواز کند

دست تو صاعقه ایست
دست تو در دل یک ابر سپید
اشک امید به دامان سحر می کارد
هر نفس می بارد

من و تو بر سر یک راه
من و تو بر سر یک عشق
زیر یک شبنم رخشنده
پناه می گیریم

بادها می خندند
رازها گوش به زنگ
که شکوه سحری در تن شب
ساغر امید مکد

من وزین خاره به تن زخم زخم
که دراز است رهم
من ز تاق ظفر آلاله کشم
که چه پولاد تنم

گرد بادبست درین تشنه کویر
و مرا می خواند
تا که آبی به تن خسته او
سیر زخم

من و تو می دانیم
خوب هم می دانیم
که سحر پشت غروب
در تب صبح شدن می گرید

من ز میثاق دلم
مشعلی بر راه ابد می مانم
راز این مشعل و میثاق
می دانم، می دانم
و

من و تو می دانیم
خوب هم می دانیم
می دانیم

خزان ۱۳۸۹

پاغر